

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقیة الله فی الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف رحلت عالم بزرگوار و جلیل القدر مجاهد فی سبیل الله آیت الله آقای سید محمود شاهرودی رضوان الله علیه را خدمت حضرت بقیة الله الأعظم ارواحنا فداه و رهبری معظّم و همه حوزویان محترم و شیعیان و موالیان اهل بیت و شما اعزّه تسلیت عرض می‌کنم.

این فقدان دردناک حقیقتاً مصداق همان روایت مبارکه‌ای است که فرموده اند «إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ الْفَقِيهُ تَلِمَ فِي الْإِسْلَامِ تُلْمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ»

استوانه مستحکمی بودند از نظر علمی، از نظر وظیفه شناسی و تعهد و اینکه مقام علمی و رفعت فکر و اندیشه و قوت علمی ایشان مانع نشد از اینکه ایشان وظایفی که به عهده ایشان متوجه می‌شد آنها را قبول نکنند و شانه خالی کنند. ممکن است افرادی عارشان بیاید که ما آن مقام علمی که داریم و آن کذایی که داریم بعضی از کارها تناسب با ما ندارد! اندیشه ایشان این نبود. با اینکه جهات و امتیازاتی در ایشان بود که می‌توانستند به گونه دیگری رفتار کنند اما لباس خدمت را پوشیدند و آن مواردی که خدمت به اسلام لازم بود رهبری تشخیص می‌دادند و به ایشان واگذار می‌کردند ایشان با سعه صدر اینها را می‌پذیرفت.

من از خود ایشان یک زمانی شنیدم رضوان الله علیه، که به رهبری می‌گفتند من سرباز هستم و هر وظیفه‌ای که باشد من انجام می‌دهم، من در حکم یک سرباز هستم. شخصیتی که در حد مرجعیت بالا می‌تواند باشد از نظر علمی، شاید من کسی را نشناسم که در علمیت ایشان مناقشه داشته باشد. کسی که در سنین ۲۷-۲۸ سالگی آنچنان مطالب عمیق را از شهید صدر دریافت کرده است که خود این یک مقامی است و اگر اهل جرح و تعدیل هم نباشد خود این یک مقام بلندی است که اینها را بتواند بفهمد و دریافت کند و ضبط کند، چه برسد به اینکه علاوه بر اینکه اینها را دریافت می‌کند خودش هم اهل نظر است و می‌تواند انتخاب داشته باشد و نقد داشته باشد.

خب یک شخصیت اینچنینی در عین حال وقتی موقع وظیفه و خدمت به اسلام می‌رسد اینها را دیگر محاسبه نمی‌کند و تن می‌دهد به آنچه که احساس می‌شود برای او وظیفه است.

این فقدان حقیقتاً و واقعاً یک فقدان دردناک است و امیدواریم که خداوند متعال این فقدان را ان شاء الله جبران بفرماید به کرم و رحمت واسعه خودش.

به همین مناسبت کاری که از دست ما می‌آید جز دعا و طلب غفران و هدیه ان شاء الله یک سوره مبارکه حمد و سه بار سوره مبارکه توحید و یک صلوات به روح مطهّر ایشان اهداء می‌کنیم و تنها وظیفه‌ای است که بر عهده ما است ان شاء الله انجام داده باشیم.

همچنین... ایشان آیت الله مؤمن حفظه الله و شفاء الله تعالی، ایشان هم مثالی است از همین نمونه افراد که در کنار ملاً بودن و هیچ کم نداشتن از نظر علوم حوزوی و ملاً بودن در علوم عقلی و نقلی که ما در هر دو باب خدمت ایشان تلمذ کردیم، هم علوم عقلی و هم علوم نقلی، ولی در عین حال با همان مقام مرتفع علمی که ایشان دارد ایشان هم یک خادم به تمام معنا برای اسلام است که هیچ به فکر این ظواهری که خدایی نکرده ممکن است گاهی ما گرفتارش بشویم نیست و نبوده است و هرچه که تشخیص می‌داده که وظیفه الهی و اسلامی او است خالصانه در آن راه گام برداشته است و حقیقتاً ایشان هم، بیماری ایشان و اینکه خدای متعال به ایشان شفاء و طول عمر عنایت بفرماید نبودن ایشان در آن مراکز که ایشان خدمت می‌فرمایند واقعاً ضایعه است و حتماً ان شاء الله آقایان در نمازهایشان و در موقعی که اجابت دعواتشان است و حرم مشرف می‌شوند برای شفای ایشان هم ان شاء الله متزّرّعانه در درگاه خدای متعال دعا کنند و برای ایشان هم یک بار سوره مبارکه حمد را قرائت بفرمایید.

بحث در طرق استکشاف امضاء بود؛ اگر سیره‌ای را احراز کردیم که وجود داشته است، گفتیم سیره در صورتی حجّت است که شارع آن را امضاء بفرماید، حالا سیره را احراز کردیم امضاء را از کجا احراز کنیم؟ بحث در طرق امضاء بود که تاکنون دو طریق بیان شد برای امضاء و امروز طریق سوم برای احراز امضاء شارع آن سیره‌ای که احراز کردیم او را.

راه سوم این است که شارع در مقابل این سیره سکوت کرده و ردع نکرده است. اگر یک سیره‌ای در مرآ و منظر شارع بود و شارع با اینکه خوفی نبود، امکان ردع وجود داشت، می‌توانست ردع کند و ردع نفرمود، همین عدم ردع دالّ بر این است که راضی است و دارد امضاء می‌کند، یعنی حکم خود او هم یا شبیه این است و یا مناسب با این است، یا مثل او است و یا مناسب او است. پس بنابراین به عدم ردع و سکوت نکشف الامضاء.

حالا چه ملازمه‌ای بین این دو است؟ چرا سکوت و عدم ردع کاشف از امضاء می‌تواند باشد؟ به همان ادله‌ای که در فصل ثانی گذشت که از باب وجوب نهی از منکر، وجوب دفع منکر، مسأله ارشاد جاهل، مسأله تبلیغ احکام، مسأله استحاله نقض غرض، مسأله ظهور حال، اینها مطالبی بود که در فصل ثانی گذشت و گفتیم به واسطه این ادله می‌فهمیم وقتی شارع سکوت کرده پس امضاء کرده است؛ چون اگر این خلاف است، اگر این

سیرہای کہ عقلاء دارند انجام یک حرام است، بر او نہی از منکر لازم می آید و نباید سکوت کند. اگر این سیرہای کہ انجام می دهند ترک یک واجب است، باز ہم باید امر بہ معروف بفرماید و نباید سکوت بفرماید. او کہ معصوم است پس کار حرام انجام نمی دهد، پس بنابراین معلوم می شود کہ این حرام نیست کہ سکوت کرده است، یا ترک واجب نیست کہ سکوت کرده است، بہ آن بیاناتی کہ در قبل گذشت.

و همچنین دفع منکر؛ امر بہ معروف و نہی از منکر غیر از دفع منکر است. در امر بہ معروف و نہی از منکر شرائطی وجود دارد: یکی این است کہ باید تکلیف بر آن کسی کہ می خواهد امر بشود یا نہی بشود منجز باشد، و الاّ اگر تکلیف بر او منجز نیست واجب نیست مگر در عظام امور و الاّ امر بہ معروف و نہی از منکر در آن ابواب واجب نیست، شما ہم مثلاً یک چیزی را واجب می دانید. فرض کنید در روز جمعہ صلاۃ جمعہ را واجب تعیین می دانید بہ حسب فتوایتان یا بہ حسب تقلید، یک آقای مقلّد کس دیگری است یا فتوای مجتہدی خود مجتہد یا مقلّدینش یا می گوید نماز جمعہ تخییری است و ترک می کند و یا می گوید حرام است یعنی نماز جمعہ در عصر غیبت حرام است؛ در اینجا شما قائل بہ وجوب هستید اما این وجوب در او اصلاً منجز نیست چون او اصلاً حجّت بر خلافش دارد، ولو اینکه خطا ہم کرده باشد و شما این را خطا می دانید اما الان تکلیف برای او منجز نیست اینجا اصلاً جای امر بہ معروف و نہی از منکر نیست بلکہ در اینجاها اصلاً امر بہ معروف و نہی از منکر کردن حرام است اگر موجب ایضاً او بشود، او حجّت دارد.

در باب امر بہ معروف و نہی از منکر باید تکلیف بر او منجز باشد، شرط دوّم این است کہ احتمال تأثیر بدهیم، اگر احتمال تأثیر نمی دهید باید امر بہ معروف کنید.

اما دفع منکر مشروط بہ اینها نیست. منجز نباشد، یک منکرهایی هستند کہ باید جلوی او را گرفت و لو بر او منجز نیست، مثلاً او خیال می کند یک شخصی این کافر حربی است و می خواهد او را بکشد، و یا خیال می کند آنکہ دارد می آید گرگ است اما ما می دانیم کہ آدم است، او اسلحہ را گرفته است و می گوید گرگ است و می خواهد ما را بکشد و می خواهد بہ او تیر بزند، ما می دانیم کہ تاریک است و این آدم است و این خیال می کند گرگ است، اینجا بگوییم نہی از منکر کہ بر ما واجب نیست چون این جاهل است، غافل است و چون جاهل و غافل است قتل الانسان بر این اصلاً منجز نیست، این تکلیف بر او منجز نیست. ما ہم بنشینیم! نہ، در اینجا می گوید درست است کہ امر بہ معروف و نہی از منکر موضوع ندارد اما در اینجا باید دفع منکر کنید، یعنی جلوی این کار را بگیرید. اسلحہ اش را از دستش بگیرید یا یک کاری بکنید کہ او شیء را بہ طرف او پرتاب نکند. این می شود دفع منکر.

۱۳۹۷/۱۰/۰۴

جلسه چهلّم

حالا گاهی اینگونه است که امر به معروف نیست و وظیفه دفع منکر دارد، اگر یک سیره‌ای هست که این سیره به گونه‌ای است که دارند یک منکری را که شارع لا یرضی به انجام می‌دهند. بله اینها هم غافلند و به خاطر این غفلتی که دارند تکلیف واقعی بر آنها منجز نیست، اینجا از باب دفع منکر باید شارع جلوی آنها را بگیرد، اگر امام نگرفت معلوم می‌شود که این وظیفه هم نبوده است و اگر این وظیفه نباشد معلوم می‌شود که این حرام نیست و یا ترک واجب کذایی نیست. البته دفع منکر خودش شرایطی برای خودش دارد غیر از شرایط امر به معروف. دفع منکر هم اینچنین نیست که بدون شرط باشد. بله برخی از منکرات است که دفع آنها واجب است اما برخی از منکرها دفعش واجب نیست.

س: ...

ج: سکوت که نیست، عدم ردع است. و این فعل غیر از آن فعلی است که آنجا گفتیم. آن فعلی که دیروز می‌گفتیم این بود که همان کاری که عقلاء انجام می‌دهند شارع هم انجام می‌دهد، اینجا ممکن است همان کار را اصلاً انجام نمی‌دهد اما در مقابل آنها سکوت کرده است. آن فعلی که دیروز می‌گفتیم این بود که همان کاری که آنها انجام می‌دهند می‌بینیم که شارع هم انجام می‌دهد، شارع نگفته است «أحلّ الله بیع» فرموده است «تجارةً عن تراض» اینها را فرموده است اما می‌بینیم که خودش خرید و فروش می‌کند، همین که دیدیم امام صادق سلام الله علیه می‌آید بازار و خرید و فروش می‌فرماید، اجاره می‌دهد، اجاره می‌کند و ... همین می‌فهمیم که این سیره را قبول دارد. آن فعلی که آنجا می‌گفتیم این بود اما اینجا آن فعل نیست و اصلاً ممکن است خرید و فروش نکند و یا مثلاً سیره مردم این است که برای اموات خود سوّم می‌گیرند اما امام صادق ممکن است نگیرد. معصومین ممکن است در روششان این نبوده است که اینها را بگیرند اما در مقابل اینکه مردم می‌گیرند هیچ حرفی نمی‌زنند. اینکه امروز می‌گوییم اگر هم سکوت را فعل بدانیم یعنی این فعل است، اما آن فعلی که دیروز می‌گفتیم یعنی همان کاری که آنها انجام می‌دهند او هم انجام می‌دهد.

س: ...

ج: فرضمان باید این باشد، دلالت امر به معروف و اینها همه فرضمان این است که تقیه‌ای نیست و چیزی نیست، احتمالات اینها یا مقطوع العدم است یا خیلی نیشغولی است.

س: ...

ج: نماز تراویح که معلوم است و عمرای آنها بالا رفت. نماز تراویح یک بدعتی است که عمر گذاشته است و کاملاً معلوم است، اما یک چیزهایی هست که در این حد نیست، مثلاً فرض کنید سیره مردم این است که لباس بلند می‌پوشیدند، اگر در اسلام فرض کنید لباس بلند درست نیست (البته ما که بچه بودیم علما مقید بودند که

۱۳۹۷/۱۰/۰۴

جلسه چهلّم

می گفتند سروال باید بالای قوزک پا باشد، علما یک مقدار از ساق پایشان هم معلوم بود، می گفتند مکروه است) حالا یک نفر احتمال می دهد حرام است، اینطور باشد، اگر می بینید که مردم لباسی که می پوشند و سروالی که برشان است روی قوزک پایشان را هم می گیرد، امام ... عالم زمین می خورد؟ بگوید نکنید این کار را، این که دیگر ما اینجا احتمال نمی دهیم. در صلاة تراویح یک کسی مثل او آمده است اینچنین کرده است و معلوم است که مردم نسبت به او حساسیت دارند و ... اما یک مواردی اینچنین نیست، فقیه باید جا به جا اینها را به شواهد و قرائن و خصوصیات محاسبه کند و ببیند احتمال تقیه و احتمال ردع وجود دارد یا نه؟ اینها را باید مورد به مورد فقیه حساب کند.

س: در مورد امضاء در باب ... فرمودید که مجرد رضایت کافی نیست و باید کشف کند از حکم شرعی، اینجا از سکوت شارع رضایتش را می فهمیم یا حکم شرعی هم ...

ج: مورد به مورد، آنجا هم گفتیم بعضی از موارد رضایت کفایت می کند، مثل تصرف در اموال. یک مواردی رضایت کفایت می کند و یک مواردی باید جعل حکم را بفهمیم، اینجا هم گاهی آن فهمیده می شود و گاهی دیگری، مورد به مورد فرق می کند.

و همچنین نقض غرض که توضیحاتش قبلاً گذشته است که اگر شارع واقعاً وجوبی را جعل کرده است، حرمتی را جعل کرده است و می بینید همه عقلاء عمل نمی کنند، این نقض غرض آن تکلیف لازم می آید، همان برهان کلامی که می گوید شارع لازم است تکلیف کند، همان برهان کلامی می گوید باید در اینجا سکوت نکند چون جعل این تکلیف بدون اینکه حرف بزند و رد کند چه اثری دارد؟ آن تکلیف برای این است که مردم به آن مصالحی که آن تکلیف مشتمل بر او است و متعلق آن تکلیف است برسند خب با تنها جعلش که این کار نمی شود، پس باید ردع کند و هکذا و هکذا.

«الطریق الثالث: استکشاف الإمضاء من عدم الردع» از اینکه شارع ردع نکرده است این سیره را.
«حاصل هذا الطریق أنّ عدم ردع المعصوم علیه السلام عن سیرة» این عدم ردع «کاشفٌ عن موافقت المعصوم و إمضاء المعصوم للسیره؛ إ لو لم یکن موافقاً لها (للسیره) لردع عنها لا محالة» چون عصمت دارد لامحال اگر موافق نبود ردع می فرمود. حالا چه ملازمه ای بین این دو هست؟ که می فرماید بین این عدم ردع و موافقت و امضاء ملازمه است؟ می فرماید «وجه الملازمة بین عدم الموافقة و الردع أحد الامور التالیة» ملازمه بین عدم موافقت شارع و اینکه باید خارجاً ردع کند که اگر ردع نبود باید ردع کند و حالا که ردع نکرده است معلوم می شود که عدم موافقت نیست بلکه امور تالیه است.

۱۳۹۷/۱۰/۰۴

جلسه چهلّم

«الأوّل: وجوب النهی عن المنکر، الثانی: وجوب دفع المنکر (که توضیح دادم)، الثالث: وجوب إرشاد الجاهل و تبلیغ الشریعة» بر شارع یعنی بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم و بر پیامبر علیهم السلام ارشاد جاهل واجب است، این ارشاد جاهل امر همگانی است هر کجا ارشاد جاهل باشد بر آنها هم واجب است و یا نه تبلیغ شریعت که بگوییم بر خصوص آنها واجب است. این هم مردم مثلاً یک سیره دیگری دارند و در یک وادی دیگری هستند ارشاد آنها واجب است، ارشاد جاهل واجب است و یا تبلیغ شریعت واجب است پس اگر نکرد معلوم می شود که کار آنها خلاف شریعت نیست.

س: استاد یک و دو تا جمع نباشد و فعلیت پیدا نکند چطور اطلاق منکر می شود؟

ج: فرض این است که هست، اگر باشد.

س: ...

ج: به بعضی ها گفته اند، شما اینطور می گوید که اگر داشته باشد این حکم را جعل کرده است، ابلاغ هم کرده است به بعضی ها، حالا می بیند که سیره اینطور است...

س: ...

ج: بله باید به گونه ای باشد، بالاخره مراحل تکلیف باید انجام شده باشد تا آنکه آن منکر بشود و الا اگر تکلیف را جعل نکرده است که منکر پیش نمی آید.

س: جعل کرده است، اما نگفته ...

ج: تا نگفته است فعلی نمی شود. مثلاً به بعضی ها فرموده است، یعنی خودش می داند که این تکلیف را فعلی کرده است و تکلیف فعلی هم این است که به بعضی ها گفته است، اما به بعضی گفتن ملازمه ندارد با اینکه سیره از بین برود چون به بعضی گفتن سیره را از بین نمی برد اما به بعضی گفتن تکلیف را فعلی و منجز می کند.

س: ...

ج: نه، آنجایی که اصلاً نگفته است نمی گیرد. چون منکری آنجا وجود ندارد.

س: ...

ج: نه، بر بقیه دیگر است، چون در معرض همین که گذاشته باشد.

س: کافی است همین؟

ج: بله، همه احکام همینطور است ...

س: ...

ج: نه جاهل باید فحص کند مگر غافل باشد، اگر غافل بود دفع منکر می آید فلذا در شبهات حکمیه قبل الفحص باید فحص کنیم، اگر فحص نکردیم و تکلیف بود ما معاقب هستیم یعنی استحقاق عقوبت را داریم. فلذا برائت چه عقلی و چه شرعی قبل الفحص جاری نمی شود. این حق الطّاعه ای که شهید صدر می گوید همه به آن قائل هستند منتهی ایشان بعد الفحص هم قائل است و بقیه قبل الفحص قائل هستند.

«الرابع: استحالة نقض الغرض» مولی از تکلیف غرضی دارد و می بیند اگر سکوت کند این غرض انجام نمی شود، این سکوت موجب نقض غرض او می شود و نقض غرض هم که قبیح است، این هم دیگر توضیحاتش گذشته است.

«الخامس: ظهور سکوت الشارع فی الإمضاء ظهوراً حالياً» ظهوراً مقالیا نیست، ظهور کلامی و گفتاری نیست اما ظهور حالی است که حال او نشان می دهد که این را قبول دارد، همانطور که آنجا مثال می زدیم که اگر یک مرجع تقلیدی در یک مجلسی حضور دارد و مسأله گویی هم بالای منبر می گوید فتوای آقا این است ایشان هم گوش می کند و هیچ حرفی نزد مردم می گویند که ظاهر حال آقا این است که درست است و قبول دارد. همچنین اگر در یک جمعیتی طلبه محترمی در یک روستایی است و نشسته است و مسأله می گویند، اگر او حرف نزد همه می گویند آقا نشسته بود و اگر غلط بود می گفت، ظاهر حال این است که درست است. حالا امام صادق سلام الله علیه یک سیره ای است که در مرآ و منظر است و هیچ نمی فرماید، همه می گویند آقا که بودند می توانستند بگویند و نفرمودند، معلوم می شود قبول می شود قبول دارند، ظاهر حال این است. این می شود ظهوراً حالياً لا مقالياً.

س: ...

ج: نه، این نه.

س: ...

ج: بله آنها را اگر صرف نظر بکنیم. ببینید این یک برداشت عرفی است که اگر مشکلی داشت ظاهر حال این است که قبول دارد و الا می گفت، چه چیزی دارد که نگوید، دقت کنید که چه چیزی دارد که نگوید نه اینکه یک واجبی را ترک می کند، در آن موارد روی واجب تکلیف می کردیم و عصمت را به کار می بردیم، اینجا اینها نیست بلکه این است که ظاهر حال آدم اگر یک چیزی را قبول ندارد مانعی که نیست، خب بگوید. مثل اینکه گاهی چند نفر نشسته اند و خودش هم بین آنها است یک کسی می گوید می خواهیم برویم فلان جا، یک کسی می تواند بگوید نه، مثلاً می گویند ناهار می خواهیم بیاییم خانه شما مثلاً و او هم حرف نمی زند، می گوئیم

اگر قبول نداشت می‌گفت نیاید، حالا که نگفته است معلوم می‌شود که قبول دارد. البته این سکوت فعلی شما در اینجا دلالت بر هیچ چیزی نمی‌کند، اما فرض داشتیم می‌کردیم. معلوم می‌شود قبول دارد.

س: در اینجا نسبت می‌دهد که می‌گوید ما همه می‌رویم، یعنی به تک تک اعضاء نسبت می‌دهد که قصد رفتن دارند، اما سیره نسبت به شارع نمی‌دهد که مثلاً من به گردن شارع گذاشتم که این فعل لازم الاجرا است.
ج: جلوی او انجام می‌دهند، می‌گویند آقا اینجا نشسته بود و ما این کارها را می‌کردیم و حرفی نمی‌زد، مثلاً می‌گوید ما زنجیر می‌زدیم، (مثلاً گفته اند این کار را نکن) می‌گوید عالم محل ما اینجا بوده است و ما همیشه این کارها را می‌کردیم و زنجیر می‌زدیم و آقا هیچ چیز نمی‌گفت، پس معلوم می‌شود اشکالی ندارد. این ظاهر حالش است، اگر اشکال داشت که می‌گفت، اینطور می‌گویند دیگر.

«و بالجملة: إذا واجه المعصوم عليه السلام سيرة مخالفة للشرع» اگر مواجه گردد و معصوم علیه السلام روبرو شود یک سیره‌ای را که مخالف با شرع است «فلا بدّ أن يردع عنها بمقتضى كونه مكلفاً بالتهي عن المنكر» که اولی است «أو دفعه (بمقتضى كونه مكلفاً بدفعه)» که دومی است «أو بإرشاد الجاهل مطلقاً» یا به واسطه ارشاد جاهل مطلقاً نسبت به معصوم و غیر معصوم، همه مکلفین وظیفه ارشاد جاهل را دارند اگر به این قائل شدیم. «أو بمقتضى كون المعصوم بخصوصه مبلّغاً و مبيناً للشریعة» وظیفه همگانی نیست اما ائمه معصومین اصلاً از طرف خدا نصب شده اند برای این کار که تبلیغ شریعت بکنند، تبیین شریعت کنند. «أو لثلا يفوت الغرض» یا مکلف است به اینکه نهی بفرماید تا اینکه فوت نشود غرضی که «لأجله وضع الحكم أو لثلا يلزم الإغراء بالجهل» که این را دیگر در آن عداد نیاوردیم و حالا اینجا لطف فرمودند اضافه شده است «أو لثلا يلزم الإغراء بالجهل» یا برای اینکه اغراء به جهل نشود، آن سکوت که می‌کند این باعث این می‌شود که آنها اغراء به جهل بشوند و مغرور بشوند که بله همینطور است در حالی که اینطور نیست و اغراء به جهل هم قبیح است. «فسكوته فی قبال سيرة كاشف عن إمضاء الشارع لها» معلوم می‌شود که این را قبول دارد.

پس یکی از راه‌ها هم این است.

«و تفصیل الکلام فی هذا الطریق» که استکشاف امضاء از عدم ردع باشد «قد مرّ فی الفصل الثانی» چون تک تک این امر و غیر امور را آنجا بحث کردیم که درست است یا درست نیست و حدود و شرایط کاشفیتش چه چیزهایی است.

س: ...

ج: یادم نیست، اغراء به جهل شاید اینجا نیاوردیم. بحث شد؟

س: در الراعد بحث شد.

ج: آها در الرّاعد، پس اینجا هم خوب است که اگر قبلاً نیست اینجا هم حذف شود. و در الرّاعد چون تفصیل بیشتری است و وجوه بیشتری در آنجا گفته شده است، البته معمولاً وجوهی که آنجا اضافه شده است اینطور نیست که ...

س: حاج آقا این متن به گونه‌ای است که ... ظاهراً اینطور می‌خواهد بگوید که چون وجوب نشر دارد و وجوب دفع منکر دارد و اغراء به جهل دارد پس اگر سکوت کرد سبب می‌شود ... یعنی سکوت را به تنهایی به عنوان یکی از علامت‌های امضاء نگرفته است.

ج: آقای عزیز سکوت چرا علامت است؟ به خاطر این جهات.

س: پس یعنی الخامس ظهور سکوت الشارع فی امضاء به خاطر این نبوده است...

ج: آن هم باید ظهور حال بشود چون آن سکوت موجب ظهور حال می‌شود و ظهور حال هم حجّت است و از اینجا فهمیده می‌شود. پس سکوت شارع یا به خاطر امر به معروف کاشف است، یا سکوت شارع به خاطر وجوب دفع منکر کاشف است، یا نقض غرض است و یا به خاطر اینکه این ظهور حالش خودش می‌داند که این سکوتش ظهور حال به آن می‌دهد و ظهور حال هم که حجّت است پس بنابراین مردم در خلاف می‌افتند.

س: پس سکوت دو جنبه دارد، هم تکمیل آنها را انجام می‌دهد (موارد بالا) و هم اینکه خودش ظهور حال است.

ج: بله سکوت ظهور حال ایجاد می‌کند و ظهور حال آن وقت کاشف می‌شود از امضاء.

«حصیلة البحث فی المقام الثانی»

خلاصه و حاصل بحث در مقام دوم این است که «إن طرق إحرار إمضاء السيرة العقلاییة ثلاثة» اینجا سه طریق بود که طریق اول این بود که قیام دلیل شرعی بر امضاء است، بیان دوم این بود که خودش کار را انجام می‌دهد و سوم این بود که سکوت می‌کند و ردع نمی‌فرماید.

«و الطريق الأول منها و هو قیام دلیل علی الامضاء تام» حرف درستی بود با توضیحاتی که داشت «و کذا الثانی» آن هم تام است «و هو دلالة فعل الشارع علی الإمضاء، أما الطريق الثالث و هو استکشاف الإمضاء من عدم الردع فالکلام فی تماميته قد مرّ فی الفصل الثانی» مثلاً امر به معروفش را اشکال کردیم، دفع منکرش را اشکال کردیم و اشکالاتی داشت دیگر که تفصیل و اشکالات آنها گذشت.

حالا نکته مهمّ جدیدی که اینجا می‌خواهد بفرماید این است که آیا این سه راهی که گفتیم در سیر مستحدثه هم قابل تطبیق است؟ مثل اینکه الان سیره عقلاء عالم این است که به اسناد ثبت کشورشان چه می‌کنند؟ به سازمان ثبت اسناد و املاک کشورشان اتّکاء می‌کنند، هر کسی که سند رسمی را آورد و گفت این برای من است

... ما که یک روایت و آیه‌ای نداریم بر این، سیره سابقین هم بر این نبود، چنین سازمانی وجود نداشته است اما این الان یک سیره عقلانی شده است، آیا این را می‌شود بگوییم؟ یا برخی از شخصیت‌های حقوقی، بله البته در زمان ائمه علیهم السلام شخصیت‌های حقوقی بوده اند مثل مساجد و کعبه، اینها شخصیت‌های حقوقی هستند دیگر، می‌گویند این برای کعبه است، پرده کعبه را تملیک کعبه می‌کنند می‌شود ملک کعبه، فرش برای مسجد می‌خرند، مسجد شخصیت حقیقی که نیست شخصیت حقوقی است، برای کلیسا و امثال ذلک در ادیان گذشته و ازمنه گذشته بوده است اما برخی از شخصیت‌های حقوقی مستحدث و جدید است و سابقاً نبوده است، مثل این شرکت‌هایی که درست می‌شود و بانک‌هایی که درست می‌شود که اینها شخصیت‌ها حقوقی جدید هستند و الان سیره در عالم بر اینها است، شاید فقط در جنگل‌های آمازون برویم و در آنها نباشد و الا هر کجا در عالم بروید الان بانک و شرکت‌های عمومی و شرکت‌های خصوصی و ... این شخصیت‌های حقوقی که خودش احکام ویژه دارد وجود دارد. آیا ما می‌توانیم امضاء اینها را هم از این راه‌هایی که گفتیم به دست بیاوریم؟ این خیلی بحث مهمی است فرای مسائل مستحدثه این رکن است که اصلاً این مسائل هم که بیشتر طرح شده است به دنبال همین است که آیا این سیره و جوانب مختلفش این هنر را می‌تواند الان داشته باشد و جاهایی که ما کتاب و سنت نداریم می‌توانیم از این راه‌ها استفاده کنیم؟

«إنّ جریان الطرق المذكورة فی السیر المستحدثة» در سیره‌های پیدا شده

«إنّ الطرق المذكورة علی تقدیر تمامیتها یمكن أن تستخدم (به کار گرفته بشود) لإثبات إضاء السیرة المستحدثة أيضاً» می‌فرماید برای آنها هم می‌شود به کار گرفت، حالا ببینیم: «نعم لا یثبت إضاء السیرة المستحدثة بالطریق الثانی؛ لعدم تصوّر عدم الشارح بها» از این سه راهی که گفتیم آن راه دوم اینجا قابل تحقق نیست چون مستحدث است و الان که معصوم نیست و ظاهر در بین ما نیست که ما ببینیم که دارد انجام می‌دهد، حضرت بقیة الله ارواحنا فداء تشریف دارند اما ما که نمی‌فهمیم، بله ممکن است حضرت در همین جمعیت‌ها هم تشریف بیاورند و خرید و فروش‌ها هم داشته باشند اما ما نمی‌دانیم، ما که نمی‌فهمیم. خدا رحمت کند آقای حائری قدس سره که او هم یک مرد استثنائی بود، در دفتر خاطراتشان هم هست که برای حضرت یک منزلی در یک محله‌ای در تهران اجاره کرده بود، یک افراد نادر خاص و ... ممکن است یک چیزهایی مطلع بشوند اما فقها بما آنهم فقها که متوجه نمی‌شوند که حالا حضرت این کار را می‌کند یا نمی‌کند؟ از کجا بدانیم؟

پس این راه دوم نسبت به سیر مستحدثه عصر غیبت این وجود ندارد اما ...

ج: یا باید الغاء خصوصیت کنیم یا قیاس کنیم که قیاس لیس من مذهبنا و الغاء خصوصیت هم احتمال می‌دهیم خصوصیت داشته باشد فرق داشته باشد و... مشکلاتش اینها است.

س: ...

ج: اگر خودشان دیدند برای خودشان خوب است اما برای عموم نمی‌شود این را گفت، برای عموم نمی‌شود و آنها هم برای دیگران قابل قبول نیست، اگر گفت من دیدم و می‌دانم به ما دستور داده اند که قبول نکنیم مگر اینکه برای انسان اطمینان و قطع پیدا بشود و الا این راه مسدود است و کسی هم که بیاید ادعا کند این از او مقبول نیست و به این زودی‌ها هم کسی چنین چیزی... مرحوم شیخ استاد قدس سره می‌فرمود امکان دارد اما خیلی بعید المنال است شخص حضرت، خیلی از این داستان‌ها را ایشان قبول نداشت که شخص حضرت است، اوتاد هستند، ممکن است امثال اینها باشند، رجال الغیب باشند و امثال اینها نه شخص حضرت، شخص حضرت خیلی بعید المنال است، چون خیلی حدّ بالا و تقوای در حدّ بالایی می‌خواهد و آن یک جهات دیگری است، اما رجال الغیب و اوتاد و یا کسانی که ممکن است در خدمت حضرت تشرّفات داشته باشند آنها ممکن است، خیلی از این داستان‌هایی که وجود دارد که دروغ نیست، انسان‌های ثقه و درست می‌گویند اینها واقعیت دارد اما اشتباه در تطبیق است که خیال کردند آن حضرت است، خیال کردند شخص شخص حضرت سلام الله علیه است، خیر اینها گاهی اوتاد هستند و ... امثال این.

س: ...

ج: اصلاً قاعده لطف قاعده درستی نیست تا چه رسد به اجماع لطفی. قاعده لطف قاعده تمامی نیست. پس آن طریق دومان اما طریق اول و طریق اخیر، اینها چه؟ طریق اول چه بود؟ اینکه لفظی داشته باشد، بله، اگر یک اطلاقی داریم یک عمومی داریم و یک دلیل لفظی داریم که الان تطبیق می‌شود و ناظر است که سیره عقلاء اینما تحقّق، اگر چنین چیزی باشد اشکالی ندارد و ممکن است در یک مواردی هم در مورد به مورد فقه باشد، مثل همین «تجارة عن تراض» الان هم سیره عقلاء است، «أوفوا بالعقود» این هم الان هم شما می‌گویید عقد بیمه را ما با چه چیزی درست می‌کنیم؟ می‌گوییم «أوفوا بالعقود» هر عقدی را شارع فرموده است به او وفا کنید که یکی از عقود هم ناپیدا است و قبلاً نبوده است اما الان عقد است، شارع می‌گوید عقود را ... پس امضاء کرده است همین سیره‌ای که الان در بین عقلاء پیدا شده است که بیمه اجتماعی یا بیمه‌های مختلف و کذا باشد اینها را ممکن است کسی به «أوفوا بالعقود» ... البته بحثش برای فقه است و اینجا من باب مثال می‌گوییم، اصلاً راجع به «أوفوا بالعقود» بحث است که با آن لزوم اثبات می‌شود یا صحّت هم اثبات می‌شود؟ یعنی «أوفوا بالعقود» صحیحه اگر معنایش باشد پس اصل صحّت با «أوفوا بالعقود» نمی‌توانیم اثبات کنیم، باید

۱۳۹۷/۱۰/۰۴

جلسه چهلّم

صحتّ آن مفروغ عنه باشد و لزومش را با اوفوا بالعقود درست می‌کنیم. اما اگر معنای «اوفوا بالعقود» معنای صحیحه نباشد یعنی همان عقود، به دلالت التزام هم لزوم را درست می‌کند و هم صحتّ را درست می‌کند، هر دو را درست می‌کند. این بحث مهمی است که اوفوا بالعقود و امثال اینها مفادشان چیست؟ حال خیلی از فقها «اوفوا بالعقود» را مطلق می‌گیرند و می‌گویند مقید لبی ندارد که یعنی «اوفوا بالعقود الصحیحه» اگر مقید لبی داشته باشد و بشود «اوفوا بالعقود الصحیحه» تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه می‌شود. اول کلام است که عقد بیمه درست است یا نه، پس تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه می‌شود. اما اگر بگوییم چنین قیدی ندارد این راحت است. «اوفوا بالعقود» که تبدیل شد دو مدلول پیدا می‌کند، هم صحیح است و هم لازم است ... فلذا اینها دیگر بر عهده فقه است در آنجا.

س: ...

ج: قضایای حقیقیه است، دین هم که دین خالد است و قضایای حقیقیه است و لو اینکه مخاطب آنها باشند اما قضیه حقیقیه است. شما چطور «کتب علیکم الصیام» را نمی‌گویید فقط آنها باید روزه بگیرند؟! «و من شهد الشهر فالیصمه» خطابش به کیست؟ پس باید بگوییم روزه فقط بر آنها واجب بوده است، نه دیگر، اینها قضایای حقیقیه است یعنی به همه عالمیان خطاب می‌کند.

س: ...

ج: از همین‌ها پیدا شده است، از جای دیگر که نیاورند، ضرورت آخری که نبوده است از همین ادله است. شما هم امروز به همین کتاب به همین سنت و به همنی‌ها استدلال می‌کنید، مخاطب خاص این قضایای خارجیّه نیست، قضایای حقیقیه است و همان است که ربّ حامل فقه الی من هو أفقه منه، اینها را فرموده اند برای همگان است.

اما راه سوم هم همینطور است، راه سوم هم می‌توانید برخی از سیر مستحدثه را البته با شرایط ویژه‌ای که گفتیم، سیر مستحدثه آیا بنا بر آن حرف‌هایی که قبلاً ظاهراً برخی از آنها گذشت که یکی اینکه ملامحش وجود دارد، نشانه‌هایی که این سیره محقق خواهد شد وجود داشته باشد، کما اینکه گفتیم در اعصار اخیر ائمه معصومین علیهم السلام از امام هادی سلام الله علیه روشن بود که اوضاع دارد به طرف غیبت می‌رود و روشن بود که بعد از اینکه ائمه معصومین علیهم السلام دیگر در مرآ و منظر مردم نبودند مردم باید چه کنند؟ دین که از بین نمی‌رود، مردم برای به دست آوردن دین باید چه کنند؟ باید به علماء مراجعه کنند. پس اینطور مراجعه به علماء و اینگونه اجتهاد و تقلید در زمان معصومین نبوده است اما ملامح و نشانه‌های روشن بوده است که اینچنین چیزی پیش خواهد آمد و آن وقت در عین حال نه امام هادی سلام الله علیه و نه امام عسکری سلام الله

علیه و نه حضرت بقیة الله ارواحنا فداه و سلام الله علیه در آن هفتاد سالی که غیبت صغری بود و با نواب خاص می توانستند مطالبی را منتقل کنند هیچ کس خلاف این را نگفته است بلکه وافقش را گفته است، یعنی از ایشان نقل شده است به وافقش که «من کان من الفقهاء کذا و کذا فللعوام أن یقلّدوه» «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها إلی رواة أحادیننا» اینها از این طرف تازه گفته می شود. گفته می شود که این سیره معلوم است و اگر بنا بود که اینها درست نباشد باید می گفتند، یکی از ادله ای که مرحوم امام قدس سره در بحث اجتهاد و تقلید برای جواز تقلید از این مجتهدینی که نحوه اجتهادها الان فرق کرده است با آن موقع، استدلال می فرمایند همین است که معلوم بود، خودشان هم می فرمودند به حسب نقلها که یک زمانی... هم خودشان گفتند و هم شرایط به گونه ای بود که هر آدمی می دید متوجه می شد که پیش خواهد آمد در عین حال نفرموده اند با اینکه می توانستند ردع کنند، اینجا همان عدم ردع کاشف از امضاء و قبول است در این موارد.

بله، اما سیره هایی که ملامحش آن موقع وجود نداشته است و خیلی بعد از اعصار آنها به وجود آمده است مثل بانک ها، هزار سال، چقدر گذشته است و حالا این چیزها درست شده است، اینها چه؟ اینها هم برخی قائلند که بله اما معمولاً می گویند نمی شود. فرض این است که می گویند دین خالد است، این دینی است که بنا است دین خالد باشد. ائمه هم که می دانستن که این چیزها پیش خواهد آمد و لو به علم غیبشان اما به هر حال دین دین خالد است، پس بنابراین اگر می دانند باید با اطلاق و عموم و حرف و مطلبی اگر آن سیره های آینده را قبول ندارند بفرمایند. مثلاً با این عبارت می شود گفت فقط و فقط تملیک و تملک نسبت به انسانها درست است، اینطور می گفتند. اینکه گفتنش که طوری نبود... بعداً فقیه می دید که گفته اند فقط انسان ها، اینجا که به انسان نیست، اینجا به بانک است، به فلان شخصیت حقوقی است! اگر می فرمود بیع و عناوین معاملی فقط بین دو انسان درست است، اینطور می گفتند! باعث می شد که فقهاء بعد بفهمند که بین غیر انسان نمی شود، این که ممکن بود اما نفرمود، فلذا بزرگانی مثل شاید یکی از کسانی که من در برخی از کلماتشان دیدم که به این بحث تمسک کرده اند مرحوم آقای فاضل است رحمت الله علیه، که به اینکه دین خالد است پس معلوم می شود که این سیره هایی که آینده است و ما هیچ دلیل ردعی از شارع برایشان نداریم، می فرمایند که این دلیل از این است که شارع ردع نکرده است و امضاء کرده است و قبول کرده است.

خب این بحث هم خیلی بحث مهمی است، هر چه شما در آن کار کنید جا دارد.

المقام الثانی بحمد الله تمام شد. پس ما تا کنون دو مقام را پشت سر گذاشتیم و داریم ارتقاء پیدا می کنیم.

«المقام الثالث» برای ان شاء الله روز شنبه

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.